

رازخوانی یک پرونده به روایت محمد حسین شاملو بازپرس سابق دادسرای جنایی تهران

رمز جنایت ، خاموشی و روشن کردن

چراغ اتاق بود

گروه حوادث: مرضیه همایونی/صبح یکی از روزهای سرد زمستانی بعد از اینکه پسر مرا به مدرسه رساندم راهی محل کار بودم که تلفن ویژه کشیک قتل به صدا درآمد. از روز قبل من به عنوان بازپرس کشیک بودم و فقط دقایقی به پایان زمان کشیک و تحویل تلفن و شیفیت به بازپرس بعدی مانده بود با این حال چون هنوز گوشی تلفن دست من بود جواب دادم. مأمور یکی از کلانتری‌های جنوب تهران بود، بعد از سلام و احترام گفت: «هنگذران جسد مردی را در کنار خیابان رودکی پیدا کرده‌اند. ضربه‌ای به سرش اصابت کرده و...»

آدرس را از افسر کلانتری گرفتم و راهی خیابان رودکی شدم. همزمان با تیم بررسی صحنه جرم نیز تماس گرفته و اعلام کردم که راهی محل شوندم. جمعیت زیادی اطراف جسد جمع شده بودند و ترافیک سنگینی به‌وجود آمده بود. ماشین را کمی پایین‌تر پارک کردم و به سختی از میان جمعیت راه باز کرده و جلورفتم. کنار پیاده‌رو پیکری بی جان مردی حدوداً ۳۰ ساله افتاده بود. کیسه زباله‌ای هم در چند متری‌اش افتاده بود که داخل آن یک ظرف غذا بود. خوب به خاطر دارم که داخل ظرف غذا، قورمه‌سبزی بود.

جسم صورتش خونی و انگار مورد اصابت جسم سنگینی قرار گرفته بود. ظاهراً عامل با اعمال قتل طوری صحنه‌سازی کرده بودند که مرگ این مرد حادثه و تصادف نشان داده شود اما متخصصان پزشکی قانونی بعد از معاینه وی اعلام کردند که او بر اثر اصابت ضربه جسمی سنگین به سر جانش را از دست داده است. هیچ مدرک هویتی همراه مقتول نبود اما از ظاهر و لباس‌هایش می‌شد فهمید که اعتیاد ندارد و کارتن خواب و دوره گرد هم نبوده‌اند.

اختلاف خانوادگی

اولین چیزی که در صحنه قتل به چشمم خورد و ذهنم را درگیر کرد، کیسه زباله‌ای بود که ظرف غذا داخل آن قرار داده شده بود. چرا باید ظرف غذا داخل کیسه زباله باشد؟ بی‌تردید هیچ مادری ظرف غذا را فرزندش را داخل کیسه زباله نمی‌گذارد. اگر هم همسر داشته و چنین کاری کرده احتمال داشته که با همسرش اختلاف داشته است یا می‌خواسته به او بی‌توجهی و بی‌حرمتی کند.

به هر حال جسد به پزشکی قانونی منتقل شد تا هویت او و سپس علت اصلی مرگ مشخص شود. تحقیقات کارآگاهان اداره دهم پلیس آگاهی نیز برای رازگشایی از این جنایت ادامه داشت. تا اینکه بعد ازظهر همان روز زن جوانی به کلانتری رفت و مدعی شد همسرش امیر از صبح که برای رفتن به محل کار خانه را ترک کرده، دیگر بازنگشته است.

وقتی زن جوان عکس و مشخصات همسرش را ارائه کرد سن و قیافه و محل زندگی و همه ظواهر امیر با مشخصات جسدی که صبح همان روز پیدا کرده بودیم شباهت بسیارزادی داشت و خیلی زود دریافتیم جسد متعلق به شوهر وی بوده است. برای اطمینان بیشتر کارآگاهان اداره دهم پلیس آگاهی، تصاویر گرفته شده از جسد را به زن جوان نشان داده و او همسرش را شناسایی کرد.

وقتی افسر پرونده موضوع را به من خبر داد بلافاصله پرسیدم: ظاهر و رفتار همسر مقتول چگونه بود؟

افسر کلانتری کمی فکر کرد و گفت: «زن جوان خیلی آراسته بود و آرایش هم داشت البته وقتی موضوع کشف جسد و عکس‌های آن را نشاناش دادیم کمی

بی‌تابی کرد و بعد آرام شد.»

با شنیدن این حرف‌ها شکی که از صبح در مورد همسر مقتول داشتم تا حدود زیادی داشت به یقین تبدیل می‌شد چرا که اگر این زن واقعاً نگران ناپدید شدن همسرش بود نباید برای رفتن به کلانتری چندان حال و حوصله آرایش و آراستگی ظاهر می‌داشت.

حرف‌های افسر جوان و تصویری که شد تا دستور تحت نظر بودن او را صادر کنم. طی تماسی که افسر پرونده با این زن گرفت او به اداره آگاهی رفت و باتوجه به اینکه دستور بازداشتش را صادر کرده بودم به عنوان مظنون پرونده بازداشت شد. زن جوان که معترض بود وقتی برای تحقیقات به دادسرا منتقل شد با اینکه سعی داشت اضطراب درونش را کنترل کند اما به وضوح در چهره‌اش ترس را دیدم وقتی در مقابل روی صندلی نشست بلافاصله تحقیقات و سؤال و جواب را آغاز کردم. از ساعت ۹ صبح تا ۱۲ ظاهراً بازجویی طول کشید. او در برابر بعضی از سؤال‌هایم سکوت می‌کرد اما وقتی به دقت به چهره‌اش نگاه می‌کردم لرزش لب‌هایش را می‌دیدم و مشخص بود که از درون با خودش در جدال است.

همسر مزاحم بود

سه ساعتی از تحقیقات من گذشته بود که به او گفتم از پشت پنجره آسمان را چطور می‌بینی؟ هوا روشن است یا تاریک؟ او جواب داد: معلوم است که روز و هوا روشن است.

به او گفتم: به همین اندازه که مطمئنی هوا روشن است من هم مطمئنم تو از قتل همسرت باخبر بودی. البته تو می‌توانی کتمان کنی! حتی می‌توانی



اما مشکلی در زندگی‌مان نبود. اما در نهایت با اطمینان می‌گویم در این قتل نقش داشته‌ای. حالا اگر می‌خواهی کار ما و خودت را راحت‌تر کنی از اول بگو چه مشکلی با همسرت داشته‌ای که او را کشتی؟

وقتی این جملات را به او گفتم رنگ به چهره نداشت سکوت کرده بود اما دقایقی که گذشت در نهایت سکوتش را شکست و گفت: «امیر هیچ مشکلی نداشت او مرد خوبی بود و همین بزرگ‌ترین مشکل من بود. خوبی بیش از حدش باعث شده بود تا توقعات من روز به روز بیشتر شود. او کارگری می‌کرد. صبح هنوز آفتاب نرزه خانه را ترک می‌کرد و شب‌ها به خانه می‌آمد و تمام هم و غمش این بود که من و بچه‌هایم در آسایش و آرامش باشیم و واقعاً هم با اینکه وضعیت مالی متوسطی داشتیم

کرده بودم اما سخت بود به خانواده‌ها علت این جدایی را چه می‌گفتم. همه امیر را قبول داشتند و واقعاً هم آدم خوبی بود. من باید چه دلیلی مطرح می‌کردم که دیگران را متقاعد کنم همسرم مشکل دارد و می‌خواهم از او جدا شوم. به همین دلیل بود که نقشه قتل او را کشیدیم. قتل را شایان انجام داد البته می‌خواستیم طوری وانمود کنیم که به نظر برسد امیر در حال عبور از خیابان دچار حادثه شده و جانش را از دست داده است.»

زن جوان شروع به گریستن کرد، اجازه دادم تا کمی آرام شود و بعد گفتم: نقشه‌تان برای قتل چه بود. او پاسخ داد: «قرار بر این بود که شایان در پشت دیوار مغازه‌ای مخفی شود. زمانی که شوهرم از خانه می‌رفت هوا تاریک بود من چراغ اتاق را چند بار روشن و خاموش کردم. این علامت ما بود، سه بار چراغ باید روشن و خاموش می‌شد تا به شایان اعلام کنم که امیر از خانه خارج شده است. زمانی که از خیابان عبور کرد، شایان از پشت دیوار بیرون آمد و با میله آهنی محکم به سرش کوبید و پا به

فرار گذاشت.» زن جوان آه بلندی کشید و گفت: «امیر قربانی زیاده خواهی من شد. من از پشت پنجره شاهد ماجرا بودم و زمانی که این اتفاق افتاد با خودم می‌گفتم این چه کاری است، انجام می‌دهی؟» با اعتراف زن جوان، دستور بازداشت شایان را همان روز صادر کردم و بعد ازظهر نشده بود که شایان هم بازداشت شد و به قتل اعتراف کرد. هر دو متهم روانه اداره دهم پلیس آگاهی شدند. البته تنها موضوعی که در این پرونده خیلی ناراحت‌م کرد این بود که چون در آن زمان به خانواده مقتول دسترسی نداشتیم به ناچار دستور دادم دو فرزند مقتول به بهزیستی منتقل شوند تا ماجرا به خانواده‌ها اعلام شود و برای سرپرستی بچه‌ها اقدام کنند.

آزادی زن زندانی با هدیه جشن تولد

بانوی نیکوکار کرمانی در اقدامی انسانی با اهدای هدیه جشن تولدش باعث آزادی یک مادر زندانی شد. چند روز قبل یک بانوی کرمانی با مراجعه به ستاد دیه استان کرمان اظهار کرد، قصد آزادی یک زندانی با اهدای ۵۰ میلیون تومان از مبالغ مربوط به جشن تولد خود، زمینه آزادی یکی از مددجویان بند نسوان را فراهم کرد؛ اقدامی که با هدف حمایت از خانواده‌های آسیب‌پذیر و بازگرداندن یک مادر به کانون خانواده انجام شد. این بانوی نیک‌اندیش کرمانی هدف چنین ذکر کرد: «با توجه به شرایط اقتصادی جامعه و همچنین با هدف کاهش فشار بر خانواده‌های آسیب‌پذیر و بازگرداندن زنان سرپرست خانواده به چرخه زندگی، تصمیم گرفتم این مبلغ را برای رهایی یک مادر از زندان هزینه کنم.»

سید حجت‌الله موسوی قوام، مدیر نمایندگی ستاد مردمی دیه کرمان با دعوت برای همراهی هر چه بیشتر خیرین با این ستاد، گفت: «با توجه به حجم پرونده‌ها و نیاز مبرم خانواده‌های زندانیان غیرعمد به حمایت‌های مالی و حقوقی، همچنان نیاز به حمایت‌های گسترده‌تری از سوی خیرین و نیکوکاران استان و کشور وجود دارد. از تمامی صاحبان ثروت و فعالان حوزه امور خیریه درخواست می‌شود با توجه به حساسیت وضعیت زندانیان غیرعمد و تأثیر مستقیم آزادی آنها بر سلامت روان کودکان و خانواده‌های آنان، در این مسیر همراه شوند.»

وی در پایان اظهار کرد: «این نوع اقدامات مردمی، علاوه بر کمک مالی مستقیم، پامی قدرتمند از همدلی و حمایت جامعه از قشر آسیب‌پذیر ارسال می‌کند و فعالان اجتماعی معتقدند که حمایت از زنان در پرونده‌های غیرعمد، نه‌تنها یک عمل بشردوستانه، بلکه سرمایه‌گذاری روی آینده خانواده‌ها و جلوگیری از فروپاشی اجتماعی است.»

یک جدول با دوشرح **جدول روزنامه ایران دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدایی از شرح‌ها را با تعداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.**

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
															۱
															۲
															۳
															۴
															۵
															۶
															۷
															۸
															۹
															۱۰
															۱۱
															۱۲
															۱۳
															۱۴
															۱۵

حل جدول ویژه شماره ۹۱۵۵

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ
ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز
س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص
ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض
ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط
ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ
ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف
ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق
ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک
ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ
گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ
خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د
د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ
ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر
ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز
ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س
س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص
ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض
ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط
ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ
ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف
ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق
ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک
ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ
گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ
خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د
د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ
ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر
ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز
ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س
س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص
ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض
ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط
ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ
ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف
ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق
ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک
ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ
گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ
خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د
د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ
ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر
ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز
ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س
س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص
ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض
ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط
ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ
ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف
ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق
ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک
ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ
گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ
خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د
د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ
ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر
ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز
ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س
س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص
ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض
ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط
ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ
ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف
ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق
ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک
ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ
گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ
خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د
د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ
ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر
ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز
ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س
س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص
ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض
ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط
ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ
ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف
ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق
ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک
ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ
گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ
خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د
د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ
ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر
ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز
ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س
س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص
ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض
ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط
ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ
ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف
ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق
ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک
ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ
گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ
خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د
د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ
ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر
ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز
ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س
س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص
ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض
ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط
ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ
ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف
ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق
ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک
ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ
گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ
خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د
د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ
ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر
ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز
ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س
س	ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص
ص	ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض
ض	ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط
ط	ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ
ظ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ص	ض	ط	ظ	ف
ف	ق	ک	گ	خ	د</										